

## MOJAHEDINE KHALGH ORGANIZATION (MKO)

<http://www.ghandchi.com/343-MKO-plus.htm>

English Version

<http://www.ghandchi.com/343-MKOEng.htm>



### سازمان مجاهدین خلق-MKO

سام قندچی

این عبارتی است که در سال 1994 پس از تراژدی مشهد نوشتم. وقتی فامیل یک دوست از سن زیاد فوت میکند. در مراسم ختم شرکت میکنیم، تسلیت میگوئیم، اما به مردمی که عزیزان زائرشان را در تراژدی بمب گذاری در مرقد امام رضا در سال 1994 از دست دادند، چه میتوان گفت؟ من یک بار در چنین شرایطی بودم. خواهر دوستم با سه فرزندش در تراژدی مشابهی جان خود را از دست دادند و من زبانه از بیان عاجز بودم. من نمیدانستم چه بگویم. پس از مدتی اندیشه افکار من چنین بود.

بنظر من آنچه آن بی گناهان را کشت طرز فکری است که در میان برخی حامیان همه گروه های مذهبی و سیاسی وجود دارد. شما میتوانید طرفدار دیکتاتوری ترین و فاشیست ترین گروه ها و دولت ها باشید، و در عین حال چنین طرز فکری که منظور من است را، نداشته باشید. برعکس، شما میتوانید پشتیبان دموکراتیک ترین سازمان ها باشید، اما این طرز فکر را داشته باشید. من معتقدم، این طرز فکر، قائل بی گناهان است، و مسول بسیاری از جنایات مشابه در جهان. این طرز فکر چیست؟

این طرز فکر، اعتقاد به **\*هدف وسیله را توجیه میکند\*** است. اجازه دهید مثالی بزنم. من بسیاری از افراد را میشناسم که طرفداران محکم جمهوری اسلامی، یا کمونیسم، یا سلطنت، یا مجاهدین، یا لیبرالیسم هستند، اما انسانهای بسیار خوبی بوده اند. آنها استانداردهای شخصی ای داشتند که رعایت میکردند. اسم آن معیارها را بگذاریم ده فرمان موسی. اسمش را به سادگی بگذاریم خوب بودن.

بنظر من ما همه این برای معنی آن احساس داریم، چرا که ما همه لحظه هائی را تجربه کرده ایم، که از ایدئولوژی یا گروهی منتفر بوده ایم، اما در عین حال اذعان کرده ایم شخص معینی در آن جمع، آدم خوبی است. من یکبار یک مسلمان معتقد را به یاد میآورم که یک لامذهب را میشناخت، و آن مسلمان، لامذهب ذکر شده را، به عنوان یک "مسلمان واقعی" که به-آنچه-خود(0)-هست-آگاه-نیست"، خطاب میکرد.

در مقایسه، من بسیاری از طرفداران همان گروه ها و مکاتیب فکری را دیده ام، که دروغ میگویند، آزار میدهند، صدمه میزنند، و به هر کار دیگری را دست میزنند تا به **\*هدف\*** خود برسند. به عبارت دیگر جهت دستیابی به آنچه میخواهند، برایشان اهمیت ندارد که چگونه به آن میرسند. در نتیجه میتواند دروغ گوئی، کشتن مردم بی گناه، شکنجه دادن، یا هر عمل شنیع دیگری که آنها را یک قدم دیگر به هدفشان نزدیکتر کند را توجیه کند. بنظر من این طرز فکر است که مردم را میکشد، و هر حزب، گروه، کالت و فرقه ای که **\*هدف وسیله را توجیه میکند\*** را ترویج کند، مسول چنان جنایات است.

اگر فرد معیاری در زندگی داشته باشد، که چنین اعمالی را شخصاً شنیع ببیند، هر چه گروه، ایدئولوژی، مذهب، حزب، یا دولتی آن اعمال را ترویج کند، چنین فردی اینگونه جنایات علیه بشریت را مرتکب نمیشود. اما بالعکس، فردی که فکر کند هدف وسیله را توجیه میکند، میتواند هر جنایتی را مرتکب شود، بنام آزادی، صلح، مذهب، عشق، کشور، و میتوان تعداد زیادی از اینچنین اهداف عالی را، در هر دکان عطاری هر مکتب فکری، به آسانی پیدا کرد.

آنهايي را که من انسان هاي خوب ناميده ام، بيشرتر موقعي زجر ميکشند، که کسي که از نظر فکر سياسي به آنها نزديک تر است، از "هدف وسيله را توجيه ميکند" پيروي کند، يعني براي اهداف باصطلاح عاليه مکتب، سانسور کند، شکنجه، و قتل کند. آنها که خوب مينامم، گوئي نقطه مرجعي در درون خود reference point within دارند، که به آنها اجازه چنين عملکرد هاني را نميدهد، و آنها در قلب خود احساس درد ميکنند، وقتي ميبينند هنوز در جهان مردمي هستند، که خود را \*انسان\* ميخوانند، ولي کماکان به \*هدف وسيله را توجيه ميکند\* اعتقاد دارند.

\*\*\*

صعود سازمان مجاهدين خلق با سقوط رژيم شاه آغاز شد. قبل از سقوط رژيم شاه، ايرانيان مجاهدين را بمثابة امتداد مسلحانه سازمان ليبرال-اسلامي نهضت آزادي ميشناختند، سازماني که رهبران مجاهدين از آن جدا شده بودند. همچنين جنش دموکراتيک ايران، سازمان مجاهدين، را بمثابة يک تشکيلات بي تجربه در زمينه روشنفکري ميشناخت، چرا که اين ها مارکسيسم و اسلامگرائي را مخلوط کرده بودند. آنهايي که در درون مجاهدين، صادقانه نظرات خود را مارکسيست-لنينيستي ميديدند، پس از مدتي سادمان مجاهدين را ترک کردند، چرا که ميديدند يک يک دروغ را زندگي ميکردند.

قتل شريف واقفي توسط تقی شهرام، از يکي از فراکسيون هاي مارکسيست-لنينيستي هاي جدا شده از مجاهدين، کمک کرد تا مجاهدين خود را بعنوان يک قرباني بي گناه توجيه کند، و براي مدت زيادي، گروه هاي چپ ايراني در پشتيباني از مجاهدين، بمثابة يک نيروي دموکراتيک، متفق القول بودند، گرچه همه آنها با يکديگر در ستيز بودند.

تنها انتقال مجاهدين به عراق، باعث شد بسياري شخصيت ها و گروه هاي راديکال، خود را از مجاهدين جدا کنند. بنابر اين آنها هيچگاه موضع درباره اينکه چه عيبي مجاهدين داشت نگرفتند، و فقط از آن جدا شدن، د بخاطر آنکه مجاهدين با رژيم صدام حسين همکاري کرد، رژيم جنايتکاري که به ايران تجاوز کرده بود.

واقعيست اين است که مجاهدين هيچگاه يک گروه مارکسيست-اسلامي نبود، آنگونه که مشاوران شاه آن سازمان را ميخواندند. در زمان تاسيس مجاهدين، اکثر جنش هاي مترقي در دنيا، از تئوري هاي مارکسيستي، براي تحليل مبارزات اجتماعي استفاده ميکردند، و استفاده از آن تئوري ها، واقعيست خصلت آن گروه ها را تعيين نميکرد.

حتي سيد قطب در مصر، که از نويسندگان برجسته بنيادگرائي اسلامي است، تئوري هاي مارکس را در کارهاي خود به کار برده است. اين هيچ ارتباطي با ساختار واقعي فکري مجاهدين نداشت. مجاهدين در واقع يک گروه کمونيستي در ايران نبود، حتي در ابتدائي ايجادش. بسياري گروه هاي ديگر نظير حزب توده، سازمان انقلابي، يا چريکهاي فدائي، که در واقع گروه هاي کمونيستي بودند، با کمونيستهاي شوروي، چين، يا کوبا سمت گيري داشتند. اما مجاهدين شبیه هيچکدام از آنها نبود.

مجاهدين از آغاز شبیه يک تشکيلات نازي-اسلامي اپوزيسيون رژيم بود. آنها ميخواستند شکوه شيعه گري اسلامي را، با استفاده از آخرين دستاورد هاي تئوري و جنش راديکال احيا کنند. شکل گيري آنها، بسيار شبیه شکل گيري حزب بعث در سوریه، و حزب نازي در آلمان بود، تا آن که شباهتي به شکل گيري تشکيلاتهاي کمونيستي يا اسلامي داشته باشد.

بنياد گرايان اسلامي راه خود را از مجاهدين جدا کردند. حتي برخي فراکسيون هاي مجاهدين، نظير فراکسيون ميثمي، که چندان از بقيه مجاهدين متفاوت نبودند، و در ايدئولوژي خود به احزاب بعث سوریه و عراق شبیه بودند، از مجاهدين جدا شدند، و به بنيادگرائي اسلامي خمينيسم پيوستند. اما اين امر، اين حقيقت را تغيير نداد، که سنت مجاهدين هميشه اساساً يک سنت نازي-بعثي بوده است، که از سنت بنيادگرائي اسلامي جدا است.

بنظر من از يک نظر، مردم ايران شانس آوردند که مجاهدين قادر نشد بقدرت برسد، و به لطف همکاري شان با عراق، مردم بر مبناي ناسيوناليستي آنان را طرد کردند. اما از سوي ديگر، بخاطر ماندن در اپوزيسيون براي مدت طولاني، بسياري مردم آنها را بعنوان يک اپوزيسيون دموکراتيک و مدرن تصور ميکنند، که آنها \*نيستند\*.

مجاهدین هیچ فرقی با احزاب نازی و بعث ندارند، البته قبل از آنکه آن احزاب بقدرت برسند. به عبارت دیگر تنها فرق آنکه، آن احزاب در آلمان، سوریه و عراق به قدرت رسیدند، در صورتیکه مجاهدین از بنیادگرایان اسلامی شکست خوردند.

من فکر میکنم تحلیل غلط از مجاهدین علت اصلی آن بوده است که جنبش دموکراتیک و مترقی ایران نتوانسته است بطور شایسته با این نیرو رفتار کند. مجاهدین یک حزب واقعی نازی-بعثی-اسلامی است. من این را بعنوان یک توهین نمینویسم. این ایدئولوژی مجاهدین است، و برای بیش از 30 سال، جنبش مترقی ایران، ارزیابی نادرستی از این تشکیلات داشته است.

من در مقاله "[انحلال سلطنت و مجاهدین راه پایان جمهوری اسلامی](#)" توضیح داده ام که چرا مجاهدین یک مانع در برابر توسعه جنبش دموکراتیک ایران است، و انحلال این سازمان لازمه پایان جمهوری اسلامی است. گرچه بسیاری از آنهایی که به آن کالت فاشیستی پیوستند، برای مبارزه با جمهوری اسلامی بوده است، اما آنها شستشوی مغزی شده اند، که احساس میکنند ترک مجاهدین بمعنی کمک به جمهوری اسلامی است، و چنین اقدامی را خیانت به آرمانهای دموکراسی تصور میکنند در صورتیکه بر عکس است.

انحلال مجاهدین (سازمان مجاهدین خلق) بهترین راه برای رشد جنبش دموکراتیک و مترقی ایران است. هر سازمان یا شخصیت دموکرات که بخواهد مجاهدین را خشنود کند، تا برای دموکراسی و ترقی ایران متحدی بیابد، سخت در اشتباه است، همانگونه که بنی صدر در اشتباه بود که به مجاهدین امید بسته بود. خشنود کردن مجاهدین نظیر راضی کردن هیتلر توسط چمبرلین است. جنبش مترقی ایران بایستی از خواب چند دهه تحلیل ناصحیح از مجاهدین بیدار شود.

به اینگونه میشود فهمید که چرا مجاهدین به عراق رفتند. آنها اشتباهاً به آنجا رفتند. آنها سیستم حزب بعث را مدل خود میشناختند. آنها احساس بدی نداشتند که در عراق بعثی باشند. درست است که احزاب بعث سوریه و عراق تضادهای خود را داشته اند، و تضادهای مشابهی را هم میتوان بین مجاهدین و احزاب بعث عراق یا سوریه یافت، اما اساس برنامه ای آنها یکی است.

به یاد آوریم که کشورها و احزاب کمونیست هم با هم تضادهای مختلف داشتند، اما اساساً همه شان در یک راه اشتراک داشتند. جندان اختلافی بین ایدئولوژی های بعثی نیست، و سیستم دولت ایده ال همه آنها برای سوریه، عراق، و ایران مشابه است. مجاهدین، ایدئولوژی نازی، با الهام از جنبش های شیعه گذشته، را با خود حمل میکند.

نازی ها همچنین الهام شان از جنبش های آزادیبخش گذشته تاریخ آلمان بود. اینگونه میتوان شستشوی مغزی کالت مجاهدین را فهمید، و اینکه چگونه اعضای زن آن "اتفاقاً" دوست دارند به دلخواه "خود" روسری سر کنند. این نتیجه شستشوی مغزی است، که واقعیت برای آنها تغییر کرده، نظیر آنچه است EST و کالت های مشابه به اعضا خود میکنند. معهذاً ما با چیزی نظیر است EST مواجه نیستیم.

مجاهدین فقط جمعی افراد ساده لو نظیر EST نیستند که به یک ماجراجویی بی ضرر شخصی مشغولند. این یک سازمان مسلحانه از نوع نازی است. تروریسم آنها بخشی از ایدئولوژی آنهاست. مردم ایران شانس آوردند که ما آلترناتیو خمر سرخ کمونیستی را اجتناب کردیم، و همچنین خوش اقبال بودیم که راه بعثی عراق و سوریه را اجتناب کردیم، راهی که مجاهدین برای ایران در نظر داشته و دارد.

اگر مجاهدین در 1360 پیروز شده بود، آنها خمر سرخ ایران میشدند. دادن قربانی و فداکاری، راه آنها را درست نمیکند، همانگونه که نازی ها در آلمان، خمر سرخ در کامبوج، قبل از به قدرت رسیدن، فداکاری های بسیار کرده و قربانیان زیادی دادند.

نیروهای مترقی و دموکراتیک ایران بایستی موضع محکمی درباره فاشیسم مجاهدین بگیرند، و خواست انحلال کامل تشکیلات مجاهدین را طرح کنند. این سازمان میتواند حزب بعث بعدی خاورمیانه شود، اگر که بقدرت برسند، و مصالحه برای خشنود سازی مجاهدین نظیر راضی کردن هیتلر از طرف دموکراسی های غربی است، قبل از آنکه نازی ها بقدرت برسند.

بایستی از مصالحه برای راضی سازی مجاهدین اجتناب کرد. خشنود سازی آنها به هدف آزادی، دموکراسی، و ترقی در ایران کمکی نخواهد کرد، همانگونه که خشنود سازی هیتلر، غرب را از استالینسم نجات نداد، و فقط اجازه داد هیتلر، دموکراسی غرب را نابود کند. بقدرت رسیدن مجاهدین میتواند دموکراسی و مدرنیسم در ایران را برای 20 سال دیگر به عقب اندازد.

اکنون زمان آن رسیده است که از سازمان های بین المللی حقوق بشر و سازمان ملل بخواهیم نقض حقوق بشر توسط مجاهدین را مورد بررسی قرار دهند. اعضا سابق مجاهدین و شورای مقاومت موارد بسیاری را در رابطه با نقض حقوق بشر توسط رهبران مجاهدین در عراق گزارش کرده اند. گزارش های متعددی از منابع موثق در باره زندانی کردن و شکنجه اعضا سابق مجاهدین وجود دارد.

سازمان های حقوق بشر میبایست از آمریکا بخواهند به گروه های حقوق بشر اجازه دهد که به این سازمان در عراق دسترسی پیدا کنند، تا موضوعاتی نظیر زندانی شدن و مرگ مخالفین مجاهدین در زندان ابو قریش صدام حسین، و دیگر زندان ها، که از طرف اعضا سابق مجاهدین گزارش شده، مورد تحقیق قرار گیرند.

سالهاست هرگاه کسی با سیاست و ایدئولوژی مجاهدین مخالفت کرده است، مجاهدین سعی در بدنام و بی آبرو کردن مخالفین، از طریق اذیت و آزار و فحش دادن، و نامیدن مخالفین بعنوان مأمور جمهوری اسلامی کرده اند، تا که مخالفین را خفه کنند، یعنی طرز فکر هدف وسیله را توجیه میکند. ایرانیان از جایگزین کردن یک رژیم بجای رژیم دیگر، و حفظ تجاوز به حقوق بشر، خسته شده اند. مجاهدین از بهانه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، برای توجیه عملکرد ضد حقوق بشر در سازمان خود استفاده کرده است.

من خود شاهد عدم صداقت، تهدید، و هتک حرمت مخالفین، توسط اعضا و هواداران مجاهدین بوده ام، و آموزش آنها که مبتنی بر "هدف وسیله را توجیه میکند" بوده و هست، نظیر طرز فکر صاحب مقام های حزب نازی، که بر راحتی سوزاندن مردم در کوره های آدم سوزی را، بدون احساس گناه انجام میدادند.

مأموران مجاهدین حتی با حیثیت رهبران سابق شورای مقاومت، نظیر مهدی خانبابا تهرانی و هدایت الله متین دفتری بازی کرده اند، وقتی آنها را مأمورین وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی خواندند، بخاطر آنکه آن شخصیتها با مجاهدین اختلاف سیاسی پیدا کردند و شورای مقاومت را ترک کردند.

من این طرز فکر مجاهدین را در تالارهای بحث اینترنت دیده ام، طرز فکر و عملکردی که از طریق سازمان آنها محکوم نشده، بلکه هدایت هم میشود، و اگر اینان کنترل ایران پس از جمهوری اسلامی را در دست بگیرند، ما نمیتوانیم غیر این از آنها انتظار داشته باشیم. ممکن است این ها موضوعات کوچکی بنظر رسد، اما این ها نشان میدهد که این طرز تفکری است، که در ششستس بی مغزی این کالت ترویج میشود، که نتیجه اش توجیه قتل آنهایی است که سازمان را ترک کنند، بمثابه یک انتقام قابل قبول.

هر ایرانی آزاداندیشی، بایستی آزاد باشد که اندیشه خود را بیان کن، و مردم ایران هواداران این گروه یا هر گروه دیگری نیستند\*، که این گروه ها تصمیم بگیرند که مردم چگونه بایستی بیاندهند، و آزادی جدا شدن، یکی از مهمترین حقوق اولیه اعضا هر سازمان سیاسی و ایدئولوژیک است، و مردم نبایستی احساس کنند که زندگی خود و خانواده شان، در صورت خروج از سازمان، بخطر مییافتند.

اعضای یا هواداران هکله گروه ها، بایستی از آزادي اندیشه و آزادي جدائي از هز سازمانی که به آن می پیوندند برخوردار باشند. نقض حقوق بشر، از سوی هر گروه سیاسی یا مذهبی، بایستی از طرف سازمان های حقوق بشر بررسی شود، قبل از آنکه این گروه ها به قدرت برسند، یا آنکه نتیجه همه فداکاری های ما می تواند، به دیکتاتوری دیگری در قدرت، در ایران پس از جمهوری اسلامی، ختم شود.

نقض های حقوق بشر، مسأله تنها جمهوری اسلامی نبوده است. نقض حقوق بشر، دلیلی بود که مردم ایران بر علیه شاه انقلاب کردند، و ما بایستی مطمئن شویم که دوباره به رژیم های دیکتاتوری دیگری، پس از جمهوری اسلامی نرسیم.

اگر هر گروه اپوزیسیون، اجازه یابد، آزادي اندیشه و بیان را سرکوب کند، این دور از واقعیت نخواهد بود، که بگوئیم در رژیم پس از جمهوری، اسلامی ما به همان استبداد و نقض حقوق بشر در ایران خواهیم رسید، که برای آن از بین بردن آن، وقت، انرژی، و فداکاری های بیشمار، طی همه این سالها کرده ایم.

هر نیروئی که به آزار نیروهای اپوزیسیون، از طریق نامیدن آنها بعنوان مأمور سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی میادرت کند، همان کاری را میکند که جمهوری اسلامی برای توجیه نقض حقوق بشر انجام داد، یعنی توجیه جنایات خود، بر مبنای شهیدان اسلامگرا در انقلاب ضد شاه و در جنگ با عراق. زمانه دیگر آن روزها نیست، که یک سازمان ایرانی بتواند، د از طریق تهدید و محدود کردن آزادي بیان، بر مبنای جنین ملاحظات سیاسی جلوگیری کند.

در سال 1994، من درباره [سنگسار](#) در جمهوری اسلامی نوشتم، و نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی را محکوم کردم، و امروزه بسختی بتوان کسی را یافت، که ارزش حقوق بشر برای دیدبانی جمهوری اسلامی را، مورد سؤال قرار دهد. اکنون زمان آن رسیده است که کار مشابهی در ارتباط با مجاهدین و سلطنت طلبان و موضوع نقض حقوق بشر انجام شود، و هر ارتباطی با این گروه ها، بایستی بر مبنای شرایط حقوق بشر انجام شود.

هر گروه سیاسی که اعمال مجاهدین را، بخاطر ملاحظات سیاسی، مورد اغماض قرار دهد، یا آنکه از دیده بانی حقوق بشر از مجاهدین ممانعت کند، بی توجهی خود را در باره اصول حقوق بشر برای ایران آینده نشان میدهد.

همانگونه که در مقاله [چه درباره مجاهدین](#) نوشتم، من بایستی تأکید کنم که کسانی در درون مجاهدین هستند، که به آن تشکیلات برای مبارزه با جنایات جمهوری اسلامی پیوسته اند، و از حقوق بشر آن انسان ها بایستی دفاع شود، و در واقع آنها از نظارت سازمانهای حقوق بشر بر روی سازمان مجاهدین، سود خواهند برد.

من از سوی مأمورین جمهوری اسلامی، بخاطر طرح نیاز به نظارت حقوق بشر بر روی جمهوری اسلامی، مورد آزار و تهدید قرار گرفتم، و من از طرف مأمورین مجاهدین، نیز بخاطر طرح نیاز به نظارت حقوق بشر بر مجاهدین مورد آزار و تهدید قرار گرفتم. من اهمیتی به این تهدید ها نمیدهم.

حقوق بشر و آزادي اندیشه و بیان، آنقدر برای مردم ایران مهم هستند، که حتی اگر اینان بتوانند من را ساکت کنند، بسیاری دیگران خواهند بود که درخواست برای بررسی نقض حقوق بشر توسط مجاهدین، بوسیله سازمان های بین المللی حقوق بشر را پیگیری خواهند کرد.

آنچه جمهوری اسلامی و مجاهدین بایستی بدانند این است که آن زمان ها گذشته است و قتیکه ایرانیان، بخاطر برشمردن تعداد شهدای یک جریان سیاسی، حاضر بودند ساکت شده، و از حقوق بشر و آزادي بیانشان صرف نظر کنند. جمهوری اسلامی باندازه کافی برای توجیه نقض حقوق بشر خود در دو دهه گذشته، از خون شهدا استفاده کرده است.

شهدا اثبات بهتری هستند، که ما به آزادي بیان و حقوق بشر احتیاج داریم، و نه آنکه یک استبداد را با استبداد دیگری تعویض کنیم، و دوباره در پایان، برای حقوق بشر خود، مجبور به مبارزه شویم، و باز هم بیشتر شهید بدهیم. هدف ما دادن شهید بیشتر نیست. هدف ما بدست آوردن حقوق بشر در ایران است.

\*\*\*

حقوق بشر اصل هستند، بدون اما و ولي. هر دولت يا سازمانی در ايران آینده، بایستی از اصول حقوق بشر تبعیت کند، و هیچکسی نبایستی این موضوعات را بخاطر اتحاد های سیاسی، بزیر فرش بزند.

ما نیاز نداریم در پی به آزادی ایران، آنچه که برخی از گروه های کرد در سال 1359، در زمان به قدرت رسیدن در کردستان انجام دادند را تکرار کنیم، وقتیکه حقوق بشر و آزادی بیان را سرکوب کردند، و مردم را در دادگاه های باصطلاح مردمی، با هیچ وکیل مدافع و بدون روش شایسته قضائی، به قتل رساندند، و استفاده از فریادهای "اعدامش کنید" توده های تهییج شده را، عدالت خواندند.

آنها هر کسی را که بر ضد چنین عملکرد ها حرف میزد، مورد حمله قرار میدادند، و مخالفین را تهدید میکردند و جاش میخواندند (بمعنی مأمور رژیم) و کارآگاهان خود را میفرستادند تا ببینند آنهايي که با این روشها مخالفند چه میگویند. در واقع بجای آنکه اصول حقوق بشر را برافرازند، همه این نقض های حقوق بشر را، به بهانه الزامات لحظه ای، بر زمین میافکندند، آنگونه که لنین کشتار مخفیانه خانواده تزار روسیه را، توجیه کرد.

ما نبایستی چنین عملکردهایی را در میان سوي نیروهای دموکراتیک ایران ببینیم. شهدا و مبارزه با رژیم گذشته، هیچ حقی به کسی نمیدهد که حقوق بشر و آزادی بیان مردم را سرکوب کند. وگرنه اگر این گروه ها به قدرت برسند، ما دوباره به دیکتاتوری خواهیم رسید، البته با سازمان دیگری در قدرت.

استفاده از شهدا برای توجیه محدود کردن حقوق بشر، با اما و ولي، غلط است، و جمهوری اسلامی باندازه کافی، برای دو دهه، از اشک ریزی برای قربانیان جنایات گذشته، برای ارتکاب جنایات جدید و نقض حقوق بشر استفاده کرده است.

\*\*\*

**خودسوزی** اعضای چندی از کالت مجاهدین در فرانسه، بیشتر و بیشتر دامنه جنایات **رهبری مجاهدین** را نشان داد، که اعضا خود را به این شکل وحشتناک فدا کردند، تا به رهبران خود کمک کنند، وقتی که هیچ خطری در فرانسه، حتی برای رهبران آنها وجود نداشت، و وقتیکه از سوي دادگاه کشوری دموکراتیک نظیر فرانسه احضار شده بودند، و رهبران مجاهدین، مدتی طولانی صبر کردند، تا که به اعضا خود بگویند که خود سوزی نکنند.

این درست است که بسیاری از مردم که به این کالت پیوستند، بخاطر عشق شان به صدام حسین نبوده، صدامی که با وی سازمان مجاهدین سالها همکاری کرد. در واقع، آنها بخاطر مبارزه با جمهوری اسلامی به مجاهدین پیوستند، رژیمی که 24 سال است مردم ایران را سرکوب کرده است.

بنابراین من با آندسته از تحلیل گران، که خواهان حمایت از اعضا مجاهدین در برابر حملات جمهوری اسلامی هستند، موافقم. اعضا این کالت نبایستی بخاطر اهداف صدقانه خود مجازات شوند، اهدافی که امیال به حق همه ایرانیان در مخالفت با جمهوری اسلامی است، و آنها بایستی توسط ارتش آمریکا در عراق، در برابر حملات جمهوری اسلامی حمایت شوند.

حمایت کردن با دادن اسلحه متفاوت است، بویژه وقتی که رهبری و ساختار مجاهدین عوض نشده است. در واقع تمام اسناد همکاری های مجاهدین و صدام طی این سال ها، بایستی توسط آمریکا منتشر شود، و بویژه اسناد مجاهدین در استفاده از زندان های صدام، برای شکنجه و قتل مخالفین بایستی در معرض عموم قرار گیرد.

و رهبري مجاهدين بایستی در دادگاه هاي جنایات علیه بشریت، برای قساوتی که نسبت به اعضا سابق مخالف سازمان انجام داده اند، محاکمه شوند.

اعضای مجاهدين سابق که در مصاحبه ها صحبت کرده اند معتبر هستند، و اظهارات آنها درباره رهبري مجاهدين بایستی بررسی شود، در یک دادگاه جنایات حقوق بشر، و آنهایی که در رهبري مجاهدين مسؤل این قساوت ها بوده اند بایستی به دادگاه عدالت پاسخگو باشند.

بنظر من اعضا سابق مجاهدين بایستی در تیم هاي حقوق بشر، که به بازديد کمپ هاي مجاهدين میروند، شرکت داده شوند، و دولت جدید عراق بایستی به سازمان هاي حقوق بشر اجازه دهد که کمپ هاي مجاهدين در عراق را بازديد کنند، تا که سازمان هاي حقوق بشر بتوانند به اتهامات علیه مجاهدين، در ارتباط با نقض حقوق بشر، رسیدگی کنند.

تا وقتیکه افرادی از رهبري مجاهدين، که در این جنایات علیه حقوق بشر شرکت داشته اند، در رهبري آن سازمان باشند، اشتباه است که هر سازمان یا دولتی با مجاهدين همکاری کند، بدون آنکه مسائل حقوق بشر را بطور جدی در نظر گیرد.

اجازه دهید تکرار کنم که کسانی در درون مجاهدين هستند، که نه برای کار برای صدام، بلکه برای مبارزه با جمهوری اسلامی به آن پیوستند، و حقوق بشر آنها بایستی که مورد پشتیبانی قرار گیرد. در واقع آنها ذینفع واقعی نظارت سازمان هاي حقوق بشر از مجاهدين خواهند بود.

و من مطمئن هستم اصلاح طلبانی در درون مجاهدين هستند، حتی در سطح رهبري آن، که خواهان پایان دادن به عملکرد هاي ضد حقوق بشر بوده و با حملات مجاهدين به اپوزیسیون دموکرات مخالفند، و به آن افراد نیز بایستی از طرف سازمان هاي حقوق بشر یاری شود.

خلاصه آنکه همکاری با مجاهدين بایستی بر مبنای شرایط حقوق بشر باشد و آنهایی که در درون مجاهدين مسؤل نقض حقوق بشر مخالفین و آزار اپوزیسیون ایران بوده اند، بایستی در دادگاه هاي علنی جنایات علیه بشریت محاکمه شوند.

بالاخره آنکه این اشتباه است که اعضا یا رهبران مجاهدين به جمهوری اسلامی تحویل داده شوند. جمهوری اسلامی دلیل اصلی همه این فجایع است. اگر مجاهدين در ایران آزاد بود، تا افکار خود را تر و بیج کند، من شک دارم که حتی آنها میتوانستند 500 نفر را بسیج کنند، و دهها سال قبل، آنها از بین رفته بودند.

دلیل آنکه کسانی به مجاهدين پیوستند بخاطر قول این کالت برای جایگزینی جمهوری اسلامی است، و جمهوری اسلامی با کشتن مخالفین و اپوزیسیون، آخرین نهادی است که حق دارد، به قضاوت اعضا و رهبران مجاهدين بنشیند.

رهبران مجاهدين بایستی در دادگاه هاي جنایات علیه بشریت محاکمه شوند، و معاوضه آنها با جمهوری اسلامی از آنها شهید خواهد ساخت، و این کالت فاشیستی ادامه خواهد یافت، گر چه در خفا و نه در پیش رو. بهترین راه مقابله با مجاهدين، طرح نقض حقوق بشر توسط آن تشکیلات، در دادگاهی منصف و علنی است، دادگاهی نظیر دادگاه نورنبرگ.

به امید جمهوری آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر  
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

31 مرداد 1383

August 21, 2004

این نوشته فصل دهم ویرایش جدید کتاب ایران آینده نگر است  
<http://www.ghandchi.com/500-FuturistIran.htm>

-----  
مقالات تئوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>